

درس سیصد و پنجاهم (صوت ۳۷۱):

کلام مرحوم آخوند در باب وجوب احتیاط در  
اطراف علم اجمالی در صورت تباین تکلیف (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. راجع به این قضیه هم از مرحوم آقا مطالبی شنیده بودم و نوشتجاتی از قبل داشتم و هم اینکه یک وقتی راجع به قضیه ولایت فقیه در مشهد صحبت می کردم آنجا هم مطالبی بود و همین طور مسائلی بود که با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک بحث هایی داشتیم. یک نوشته هایی هم از آنها هست، فقط یک نکاتی است. من حیث المجموع یک مسائلی به دست می آید.

تلمیذ: رفقا یک سؤال داشتند خجالت کشیدند

بگویند، من بدبخت را مأمور کردند بپرسم! در رابطه

با خلق ابدان آیا این بدن اصلی و فرعی دارد؟

استاد: شما الآن دوتا پا دارید، نظرتان به این دوتا پا به چه نحو است؟ به اینکه دوتا پای مجزا دارید یا هر دو یک واحد است؟ روح نسبت به بدن این حالت را دارد. اگر صدتا پا هم درست بکند باز نسبت به همه نظر وحدت دارد. اصلی و فرعی ندارد.

تلمیذ: و اینکه می فرستد صحبت می کند آن روح

با چهل تا بدن دارد کار انجام می دهد!

استاد: خودش اصلاً دارد می رود نه اینکه می فرستد، خودش می رود مثلاً من الآن دارم صحبت می کنم، در عین اینکه من الآن دارم صحبت می کنم شخصی هم اگر حرف بزند حرف او را هم گوش می دهم اگر یک گلی در دستم باشد این گل را هم بو می کنم، الآن سه شخصیت وجود دارد؛ شخصیت اوّلی که دارد حرف می زند شخصیت دومی که دارد گوش می دهد شخصیت سومی که دارد بو می کند هر سه شخصیت هم واحد است در حالی که این در مقام اسماء و صفات است و مقام، مقام صفات است. وقتی پایین آمده است سه صفت مجزا وجود دارد و سه صفت مجزا سه موصوف

---

مجزا می‌خواهد چون صفت نمی‌تواند با موصوف خودش متحد نباشد. وقتی که صفت مختلف است موصوف هم باید مختلف باشد. موصوف یعنی ذات در مقام تکلم، همان ذات با همان خصوصیات در مقام سمع، همان ذات و همان خصوصیات در مقام شمّ رائحه! درست شد؟! پس یک ذات واحد سه بروز و ظهور دارد. ذات، ذات واحد است. من وقتی که دارم صحبت می‌کنم و صحبت کسی را گوش می‌دهم این‌طور نیست که یک مقداری از خودم را به سمع مایل کنم و یک مقداری از وجود خودم را به تکلم مایل می‌کنم بلکه بدون اینکه یک سر سوزن و یک ذره‌ای از مقام تکلم کم بشود، آن ذات در مقام سمع الآن دارد ظهور پیدا می‌کند. همان ذات واحد!

این هم همین‌طور است وقتی که صدا تا بدن دارد صد ظهور دارد. ذات واحد است و تعدّد پیدا نمی‌کند اما این ظهور در این بدن است آن ظهور در آن بدن. مثل اینکه شما ظهورتان این است که گاهی با پای راست می‌زنید، گاهی اوقات با پای چپ می‌زنید و نظر شما در زدن با پا نظر واحد است یعنی با همان عنایت که پای راست را می‌زنید با همان عنایت با پای چپ می‌زنید. نه اینکه نظر و فکر برگردد به نحوی که نیمی از ذات در پای راست قرار بگیرد، نصفی از ذات در پای چپ قرار بگیرد! ذات ذات واحد است و فقط خودش را در مرتبه ظهور در این پا نازل می‌کند بدون اینکه غفلت از آن داشته باشد.

تلمیذ: فرمودند که چون با این بدن پنجاه سال

انس داشته است بیشتر با این رفیق است.

استاد: نه، اتفاقاً برعکس است وقتی یک بدن جدید بیاید باید که همه چیز تازه باشد!

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که کسی که این تفسیر را نوشته باید کامل باشد.

تلمیذ: ...

استاد: شاگرد ایشان بوده است؟

تلمیذ: ... او سال دوازده سال شاگرد پسرش

بوده است و در آنجا مطرح می‌کند که ایشان قائل

# اشکال محشین به کلام مرحوم آخوند در

## باب وجوب احتیاط در اطراف علم

### اجمالی و جواب به آن

عرض شد مطلبی که مرحوم آخوند در باب

وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی در صورت

---

بودند که ...

استاد: نباید این طور باشد. البته مولانا در اینجا یک بیانی دارد. تصور بعضی این بوده که مقصود مولانا این هست که ظهور ولایت ظهور نوعی است نه ظهور شخصی! ولی مطلب این طور نیست، البته هستند متصوفه‌ای که قائل به این هستند و نمی‌شود انکار کرد. اما اگر این مطلب صحیح باشد، برگشتش به یک حقیقت توحیدیه است که در زمان غیبت، امام علیه‌السلام آن جنبه ولایت خودش را در ضمن افراد ظاهر و معروف بروز می‌دهد نه اینکه خودش وجود ندارد و یک شخص دیگر است. تلمیذ: ...

استاد: نه مسئله ظرفیت خود ائمه هم باهم فرق می‌کند. بالأخره هر کسی ولی باشد در تحت ظرفیت امام است و غیبت و حضور ندارد. حالا یا گاهی از اوقات با خود او حضور و ملاقات دارد یا اینکه ندارد. این بحث دیگر است. راجع به آقای حداد نقل می‌کنند که بعضی از اوقات ملاقات‌های حضوری بوده است منتها خیلی مخفی است.

یک مطلبی آقا سید حسن قاضی پسر مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه - از جریان فوت پدرش مرحوم قاضی نقل می‌کند که به نظر می‌رسد در این کتابی - صفحات من تاریخ الأعلام - که راجع به مرحوم قاضی نوشته، آورده است. ۱ شرح می‌دهد که عصر بود که ایشان به من گفتند که برو بیرون و پرده‌ها را هم بکش. می‌گفت که من پرده را کشیدم و خودم بیرون رفتم، دیدم صدا می‌آید دارند ایشان با کسی صحبت می‌کنند و صحبت ایشان نیم ساعت به طول کشید و دیگر صدا قطع شد و من هم رفتم، ایشان هم گفته بوده که دیگر شما بروید.

ایشان دیگر مطلب را ادامه نمی‌دهند. من از مرحوم آقا سؤال کردم که این شخص چه کسی بود؟ آیا آقای حداد بودند؟! ایشان فرمودند: نه، حضرت بودند.

تباین تکلیف فرموده‌اند بعضی از محشّین به آن ایراد وارد کرده‌اند. ایشان در اینجا قائل به اقتضاء و علیت در تحقق علم اجمالی و به تبع اختلاف تکلیف در دو موضع شدند؛ می‌فرمایند که چنان‌چه علم اجمالی به مرحلهٔ علیت تامه و تمام العله برسد، احتیاط در اطراف علم اجمالی باید لحاظ بشود و اگر نرسد و در مرتبهٔ اقتضاء بماند در این صورت احتیاط در اطراف علم اجمالی لازم نیست.<sup>۱</sup>

ایرادی که بر کلام مرحوم آخوند وارد شده این است که رعایت احتیاط اطراف علم اجمالی منوط به علیت و اقتضاء نیست بلکه اگر در صورت تمامیت علت و به فعلیت رسیدن علم اجمالی، مطلب محقق باشد، در این صورت نفس علم اجمالی موجب احتیاط در اطراف شبهه است، نفس علم اجمالی فی حدّ نفسه برای رعایت احتیاط در اطراف شبهه کفایت می‌کند زیرا علم اجمالی کاشف واقع است و کشف واقع **سواءً بنفس الدلیل أو بتردید بآی نحو** **کان** این موجب تنجّز و فعلیت خواهد بود. چه اینکه

---

<sup>۱</sup>. کفایة الأصول، ص ۳۶۲.

متیقناً انسان حکم یا متعلق حکم را حیازت کند  
یا اینکه متیقناً أحد اطراف حکم را حیازت کند و دلیل  
بر این مسئله حکم عقل و سیره عقلائیه است. سیره  
عقلائیه بر این مسئله حکایت می‌کند؛ ما در  
محاورات خودمان این مسئله را می‌بینیم که مولا  
وقتی که عبد را امر به یک فعلی می‌کند یا او را نهی  
از ارتکاب فعلی می‌کند اما عبد در تکلیف یا در  
متعلق تکلیف شک دارد، در این صورت نمی‌تواند  
احتیاط نکند، اگر احتیاط نکرد و دلیل آورد بر اینکه  
من نسبت به متعلق شک داشتم که اجتناب از این کنم  
یا اجتناب از آن کنم مولا می‌گوید: می‌خواستی از  
هر دو اجتناب کنی! می‌توانستی! خصوصاً اینکه  
مسئله مسئله مهمی باشد و از مواردی باشد که طبعاً  
عقل یا عرف و یا شارع نسبت به اهمیت حکم و یا  
متعلق حکم ناظر باشد. یا به این نحو است خب  
در این صورت علم اجمالی فی حدّ نفس در اینجا منجز  
تکلیف است.

اشکالی به مرحوم آخوند شده که اگر علم  
اجمالی مقتضی باشد و هنوز به مرحله فعلیت و تنجز  
نرسیده باشد شما قائل به عدم وجوب احتیاط در

اطراف شبهه هستید، ولی این مسئله در اینجا تمام نیست زیرا در صورت عدم وصول به تمام العله بودن علم اجمالی و صرفاً بلوغ به مرتبه اقتضاء گرچه فی حدّ نفسه مقتضی وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی نیست اما به واسطه تعارض اصول در اطراف علم اجمالی همان رعایت احتیاط در تمام العله هم در اینجا می آید. چرا؟ اصل اصولی که در اطراف علم اجمالی در اینجا جاری است آن چیست؟ اصول برائت است دیگر، اصل برائت از تکلیف در این مورد خاص است فرض کنید که علم اجمالی تعلق گرفته و به مرتبه اقتضاء رسیده و هنوز به مرتبه علیت نرسیده است خب اطرافی دارد و این اطرافش من باب مثال سه تا متعلق دارد و تردید بین سه مورد است یا تردید بین پنج مورد است، اقتضای اصالت اباحه و جریان اصول این اقتضاء، اجراء برائت عقلیه نسبت به تک تک علم اجمالی است.

اما مطلبی که در اینجا می آید این است که اجرای اصل در هر کدام از اینها منوط به عدم اجرای اصل در باقی اطراف است. وقتی که شبهه وجود نجس در

أحد اطراف علم اجمالی در پنج مورد هست یا فرض کنید که شبهه وجوب **عتق رقبة** یا **إطعام ستین مسکین** یا **صوم ستین یوماً متوالياً** سه مورد در اطراف هست و شک داریم - شک نسبت به وجوب أحدهما داریم - خب در اینجا اجرای اصل براءت نسبت به یکی منافات با اجرای اصل براءت نسبت به او دارد. چرا؟ چون **أحد هذه الثلاثة** متیقن است و ما می دانیم **فی نفس الأمر أحد هذه الثلاثة** متعلق برای تکلیف است. وقتی که متیقن است تجویز عقل بر اجرای اصل براءت در این مورد منوط به عدم اجرای براءت در موارد دیگر است چون اگر در موارد دیگر اصل براءت جاری بشود در این صورت تکلیف از بین رفته است و مخالفت قطعی با حکم الله در اینجا تحقق پیدا کرده است.

پس در صورتی اصل براءت در یک مورد جاری می شود که در دو مورد دیگر جاری نشود و هکذا به نسبت به مورد دیگر؛ در موردی اصل براءت در این جاری می شود که در این دو تا نشود، و هکذا به نسبت به مورد و شقّ ثالث در وقتی اصل براءت و اصول عملیه به مورد ثالث می شود که در آن دو تا

نشود پس اجرای اصل براءة فی أحد الأطراف  
یعارض بجرانیه فی سائر الأطراف یعنی اصل  
برائتی که ما در یکی از طرفین جاری می‌کنیم این  
اصل براءة در صورتی جریان دارد که یک اصل  
برائت در صورت دیگر منافات با این نداشته باشد اما  
وقتی که منافات داشته باشد جلوی جریان را در این  
می‌گیرد.

پس اشکال مستشکل به این نکته و به این نقطه  
برمی‌گردد که شما در جریان اصل براءة و در  
تعارض اصول عملیه نسبت به اطراف، احتیاج  
ندارید بر اینکه علم اجمالی شما به مرتبه تمام العله  
نرسیده باشد. وقتی که علم اجمالی به مرتبه تمام  
العله نرسد آن وقت شما می‌توانید در اطراف علم  
اجمالی، اصول عملیه را جاری کنید، این طور نیست!  
برای وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی نیاز به  
تمام العله بودن علم اجمالی نیست بلکه صرف  
اقتضاء تکلیف از علم اجمالی منجز برای وجوب  
احتیاط است، زیرا در این صورت گرچه علم اجمالی  
به مرتبه تنجز و فعلیت و تنجیز نرسیده، ولی تعارض

اصول در اطراف علم اجمالی موجب وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی است. این اعتراضی است که به مرحوم آخوند در اینجا شده است.

## مخالفت قطعی، مانع جریان اصل براءت

جوابی که از این اعتراض می شود داد این است که اولاً جریان اصل براءت در اطراف علم اجمالی معارضه‌ای با جریان اصل براءت در طرف مقابل ندارد. چرا؟ به جهت اینکه مانع ما برای جریان اصل براءت عبارت از مخالفت قطعی است. بنابراین اگر مخالفت قطعی در یک مورد حاصل نشود، دیگر جریان اصل براءت در بعضی از اطراف علم اجمالی چه اشکالی دارد؟! من باب مثال ما سه مورد داریم؛ سه تا متعلق در علم اجمالی تکلیف داریم؛ در كفارة صوم رمضان امر مردد بین **عتق رقبة و إطعام ستین مسکیناً و صوم ستین مسکیناً** است، حالا صحبت ما این است که اجرای اصل براءت در یکی از این ثلاثه چه تعارضی با آن می شود؟! در اوّلی مکلف جریان اصل براءت جاری می کند و براءت از عتق رقبة در اینجا برای او حاصل می شود. شما می گوید که با آن جریان اصل براءت در آن دوتای دیگر

معارضه دارد. آن جریان اصل براءت در آن دوتا با این منافات دارد. یعنی اگر بخواهد اصل براءت در آن دوتای دیگر جاری بشود از باب حصول مخالفت قطعیه با جریان اصل براءت در شقّ اول در اینجا تعارض می‌شود. همین‌طور هم در **إطعام ستین مسکیناً** و هم در **صوم ثلاثین ستین یوماً** [اصل براءت جاری می‌کنیم]. کاری ندارد، حلّ است مسئله به این است که کاری انجام بدهیم که این مخالفت قطعیه حاصل نشود؛ ما اصل براءت را در **عتق رقبه** و **إطعام ستین مسکیناً** جاری می‌کنیم ولی در مورد **صوم ستین یوماً** اصل براءت جاری نمی‌کنیم و ملتزم به آن شقّ ثالث می‌شویم و شقّ ثالث را انجام می‌دهیم. خب در اینجا مخالفت قطعیه پیدا نشده است.

یعنی برگشت تمام اشکال به تحصّل حصول مخالفت قطعیه است. مخالفت قطعیه هم به ید مکلف است، اگر مکلف اعتناء به این شقوق مردّدّه و متردّدّه بین ثلاثه نکند مخالفت قطعیه کرده است مثل اینکه کفاره به او تعلق گرفته است ولی هیچ‌کدام

از این سه تا را انجام ندهد. این مخالفت قطعی است.  
اما اگر مخالفت قطعی نکرد، مخالفت احتمالی کرد  
یا موافقت احتمالی کرد در این صورت چه اشکال و  
مانعی از جریان اصل بین اینها هست؟! مکلف به میل  
و به اختیار خود عمل می کند مثلاً چون عتق رقبه  
گران است و نمی خواهد زیر بار برود ....، مکلف  
فرق می کند، یک وقت مکلف اصفهانی است  
می گوید که اگر بخوام یک رقبه بگیرم صرف  
نمی کند! فرض کنید که باید ده میلیون پول بدهد،  
می گوید که چشمم دربیاید می روم شصت روز روزه  
می گیرم! اینکه بهتر است! هم برای خودم رژیم  
محسوب می شود و موافق با رژیم است و هم پولی  
از جیب خود خرج نکرده ام! اینکه بهتر است!  
مخالفت قطعی هم نکرده است!

یک مکلفی هم هست که شکمو است و  
نمی تواند روزه را بگیرد! جلوی شکم خودش را  
نمی تواند بگیرد لذا می گوید که روزه را نمی توانیم  
بگیریم! برحسب اتفاق یک نفر آمده که چند روز به  
مُردنش مانده است، سرطان گرفته و فرض کنید که  
دارد می میرد، شش دوره هم شیمی درمانی شده

است، او یک رقبه به این می‌بخشد. حالا فرض کنید یک مکلف دیگر هست که این مکلف یک خانه گرفته است دائماً به او می‌گویند که آقا چرا سور نمی‌دهی؟! این در این صورت ما فقرا را دعوت می‌کند و **ستین مسکیناً** را هم اطعام می‌کند! **إطعام ستین مسکیناً** که هم به پای خانه باشد و ولیمه منزل باشد هم ولیمه عروسی باشد - اگر مثلاً عروسی کرده باشد - و از حج برگشته است، همه را با همدیگر به پای **إطعام ستین مسکیناً** می‌گذارد!

مکلفی که الآن می‌تواند با اختیار أحد اطراف جلوی مخالفت قطعیه را بگیرد چطور اصول عملیه در اطراف باهم تعارض می‌کنند؟! تعارض ندارد. تعارض اصول عملیه در این است که مکلف بیاید با اجرای اصل براءت در اطراف علم اجمالی موجب مخالفت قطعیه بشود. آنجا به واسطه جریان اصل براءت مخالفت قطعیه پیش می‌آید و باهم تعارض می‌کنند. جریان این اصل منافات با جریان این اصل در مورد دیگر دارد و همین‌طور با جریان ثالث و هر کدام همدیگر را طرد و رفض می‌کنند. این مسئله

اول بود.

این مطلب خیلی مهم است و در خیلی جاها به دردتان می خورد. در خیلی از موارد این مطالب را مطرح می کنند و هیچ هم بر این قضیه دلیلی وجود ندارد. یعنی اصلاً دلیل ندارند. فقط می گویند: «جریان اصل براءت»، و این هم به خاطر این است که خیال می کنند، اصل براءت جریانش در نفس الأمر و به عنوان یک قضیه حقیقه است و کاری به فعل مکلف و اختیار مکلف ندارد. در قضایای حقیقه مسئله، حمل محمول موضوع در عالم واقع و در نفس الأمر است و به خارج کاری ندارد.

من باب مثال **الأربعة زوج** که این زوجیت حمل بر اربعة است؛ چه در ذهن فرض یا در عالم خارج و یا در عالم نفس الأمر، اینها خیال کرده اند جریان اصول در اطراف علم اجمالی و همین طور در شبهات، به عنوان یک قضیه هلیّه است و به عنوان یک قضیه نفس الامریه و به عنوان یک قضیه حقیقه است. یعنی خود اصل جریان، خارج از اختیار مکلف، تعلق می گیرد **بِهَذَا الطرف** و تعلق می گیرد **بِهَذَا الطرف** و تعلق می گیرد **بِهَذَا الطرف**، و هر کدام از اینها

همدیگر را طرد می‌کند و نتیجه و ماحصل جریان اصول در خارج از حیطه مکلف این است که مکلف به مخالفت قطعیه می‌رسد.

این در صورتی است که ما این تجویز جریان اصل را بر موضوعات خودش به عنوان یک قضیه حقیقیه بدانیم و **أَنِّي لَنَا بِإِثْبَاتِ ذَلِكَ!** جریان اصول عملیه به عنوان قضیه خارجیّه است یعنی جواز جریان اصول در اطراف علم اجمالی، به عنوان قضیه خارجیّه‌ای است که به اختیار مکلف است؛ اگر مکلف بخواهد این اصل را جاری می‌کند و اگر مکلف نخواهد اصل جاری نمی‌کند. وقتی که مکلف این اصل را در اینجا جاری کرد، خود جریان اصل فی حدّ نفسه در اینجا تعارضی ندارد. من می‌آیم در اینجا این اصل را جاری می‌کنم خب این چه ارتباطی با بقیه دارد؟! اصلاً چه ارتباطی با بقیه دارد؟! من جریان اصل را در اینجا جاری می‌کنم، **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»** در اینجا هست یا نیست؟! هست. مگر شما در شبهات بدویه چه می‌کردید؟! در شبهات بدویه جریان اصل [را

جاری] می‌کردید و هیچ هم تعارض نبود. در اینجا هم به همان دلیلی که ما در شبههٔ بدویه اصل جاری می‌کنیم و حکم به حلیت و اباحه می‌کنیم، به همان دلیل در اطراف علم اجمالی هم جریان اصل [را جاری] می‌کنیم. این به بقیه چه ارتباطی دارد؟! بنده در اینجا اصل جاری می‌کنم و جریان اصل در اینجا موجب اباحه و موجب حلیت در این است؛ آیا یقین دارم که **هَذَا بِنَفْسِهِ وَ مُتَعِيناً** نجاست و حرمت به آن تعلق گرفته است؟! یا اینکه حکم تکلیفی به آن تعلق گرفته است که **عَتَقَ رَقَبَةً** یا **سَتَّيْنِ** مسکیناً یا **صَوْمِ سَتَّيْنِ** یوماً است؟! وقتی که نمی‌دانم، مقتضای اصول این است که اجرای برائت بکند! **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالٌّ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»**، **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»**، **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ ...»** چه اصول عقلیه و چه اصول عملیه نقلیه همهٔ اینها دلالت می‌کنند که مورد اگر مورد شبهه باشد در این صورت می‌شود [برائت جاری بکنیم].

خب این یکی [ظرف] بدون تعارض اصل از تحت شبهه بیرون نمی‌آید و انسان این را کنار می‌گذارد. حالا سراغ دیگری می‌آییم. آیا اجرای

اصل در اینجا اشکال دارد یا ندارد؟ این هم در اینجا اشکال ندارد. این خودش فی حدّ نفسه و به تنهایی آیا متیقن النجاسه است یا مشکوک النجاسه است؟ مشکوک النجاسه است و وقتی که مشکوک النجاسه شد **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»**

شامل حال آن می شود. حالا که من می خواهم این را اتیان کنم، اینجا برای من این مسئله پیش می آید که اتیان به این مورد موجب مخالفت قطعیه است. خود اصل در اینجا کاری نمی کند بلکه اصل می گوید که جاری می شوم. ببینید در کلام اصولیین کجای قضیه اشکال دارد! مکلف است که با اختیار خود ایجاد مخالفت قطعیه را می کند یا اینکه ایجاد مخالفت قطعیه را نمی کند. قضیه قضیه حقیقه نیست که این اصل در اینجا در عالم نفس الامر جاری بشود، این اصل براءت هم در عالم نفس الامر جاری بشود و این دو اصل با همدیگر چون موجب مخالفت قطعیه هستند تعارض و تساقط کنند! نه، این طور نیست! خود اصل براءت نیازی به طرف مقابل ندارد؛ **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»**

امر دائر بین طرفین است و در اینجا این مورد می آید شامل می شود.

مگر اینکه ما بگوییم که اصلاً در اطراف علم اجمالی اصل جاری نمی شود نه اینکه بگوییم که تعارض اصول هست! عزیز من دوتا مطلب است؛ مطلب اول اینکه تعارض اصول است یعنی اصل جاری می شود منتها در جریان خودش با جریان دیگر تعارض می کند، این یک مطلب است، می گوییم که نه این به اختیار مکلف است اگر بخواهد جاری می کند و اگر نخواهد نمی کند. یک وقتی می گوییم که آقا اصلاً در اطراف علم اجمالی اصل جاری نمی شود به خاطر اینکه **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»**، این اصلاً شامل علم اجمالی نمی شود چون در علم اجمالی علم وجود دارد و علم اعم است از علم متشخص و متعیّن یا اینکه تعلق به طرفین گرفته باشد. ما در علم توسعه می دهیم. اگر در علم اجمالی قائل به توسعه شدیم همان طوری که تنجیز را در علم به متعیّن قائل شدیم، در علم اجمالی غیر متعیّن هم قائل به تنجیز شدیم و اصلاً نوبت به اصل نمی رسد، حالا چه

تعارض بکنند یا نکنند. شما اگر بدانید این خمر است آیا می‌توانید اصل برائت جاری کنید؟! نه، شبهه که ندارید، خمر است و نجس است. اگر ما در علم اجمالی قائل به توسعه هستیم دیگر اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد که جریان پیدا بکند یا نکند.

اگر در علم اجمالی قائل به توسعه نباشیم، در آنجا جریان اصل تا وقتی است که مخالفت قطعی نشود، اشکال ندارد؛ نسبت به یکی جریان اصل می‌کنیم، نسبت به دوم نمی‌توانیم. چرا نمی‌توانیم؟! به جهت اینکه جریان اصل برائت در این مورد موجب مخالفت قطعی می‌شود، پس ارتکاب یکی و کفّ نفس از دیگری می‌شود. چه اشکال دارد؟! نه اینکه آقایان گفته‌اند بر اینکه اصلاً فی حدّ نفسه قضیه یک قضیه حقیقه است یعنی در عالم واقع این جریان دو اصل باهم تعارض می‌کنند و وقتی که باهم تعارض کردند، موجب می‌شود که مکلف اجتناب از هر دو کند. نه خیر! قضیه قضیه حقیقه نیست بلکه قضیه خارجی است. به اختیار مکلف است و اگر می‌خواهد اصل را جاری می‌کند و اگر نمی‌خواهد

نمی‌کند.

بنده در یکی از دو طرف علم اجمالی اصل جاری می‌کنم و اصلاً یک طرف را در باغچه می‌ریزم و در زمین فرو می‌رود! مورد دوم بلا معارض است. چه دلیلی داریم؟! مگر اینکه دلیلی جدا داشته باشیم، - البته این قضیه می‌آید، ما فعلاً شروع به بحث اشتغال کرده‌ایم حالا دلیل می‌آید - ما باشیم و این ادله، ما باشیم و تنجیز علم، ما باشیم و جریان اصل براءت، در اینجا مخالفت قطعی لازم نمی‌شود، اصلاً چرا مخالفت با علم در اینجا حرام است؟ چرا؟ چون موجب مخالفت قطعی هست. کسی که مخالفت با علم کند مخالفت با واقع کرده است مخالفت قطعی برای او هست مخالفت با امر مولا برای او هست این متیقن است و این منجز است. اما در مورد علم اجمالی، عبد به مولا می‌گوید که در یک مورد من اتیان کردم و در مورد دیگر برای اینکه مخالفت قطعی نشود اتیان نکردم. هیچ اشکالی هم ندارد. این اشکال نسبت به کلام ایشان بود.

مطلب دوم اینکه شما که می‌گویید: علم اجمالی به مرتبه اقتضاء هم برسد، باز در اینجا تعارض اصول

هست و تعارض اصول موجب احتیاط در اطراف علم اجمالی است، از کجا چنین حرفی را می‌زنید؟! شما اقتضاء را برای ما معنا کنید که این اقتضاء در اینجا یعنی چه؟! آیا علم اجمالی از نقطه نظر احراز موضوع و از نقطه نظر مقام جعل، ملاکات، انشاء و بلوغ تمام است یا تمام نیست؟ اگر تمام باشد، خوب این دیگر علیت علّیت تامّه است. اگر تمام نباشد هنوز حکمی محقق نشده است و دیگر اطراف علم اجمالی نداریم. البته علم اجمالی یعنی آن حکم مردّد؛ حالا هنوز اسم آن را علم اجمالی نمی‌گذاریم، یا آن مردّد بین اطراف از نقطه نظر حیازت مقام ملاکات، مقام انشاء، مقام نزول و بلوغ به مرتبه تنجیز رسیده یا نرسیده است، اگر شارع حکم را انشاء کرده است ولی هنوز به ما بالغ نشده است، آیا این علم اجمالی محقق می‌شود؟! محقق نمی‌شود. یا شارع حکم را انشاء کرده است و در کتب بوده و سوخته است و ما اطلاع نداریم....، الآن چقدر از کتاب‌های شیعه از بین رفته است؟! کتاب‌های محمد بن اُبی‌عمیر چقدر از بین رفته است؟! این کتاب‌های

کتابخانه‌ها همه سوخته و از بین رفته است! خیلی داریم! خیلی روایات داریم که هنوز به ما نرسیده است. خب حالا این به ما نرسیده ما چه کار کنیم؟! خودمان را ذبح کنیم؟! نرسیده دیگر چه کار کنیم؟! ما که در آن زمان نبودیم. بفرض که در این کتب احکامی بوده است که اگر به این احکام می‌رسیدیم برای ما علم به واقع پیدا می‌شد، حالا که به ما نرسید ما چه گناهی کرده‌ایم که نرسید؟! در اینجا باید چه کار بکنیم؟! به مقتضای ادله عمل می‌کنیم؛ اگر احتیاط است احتیاط می‌کنیم، اگر براءت است براءت جاری می‌کنیم و هر جا به مقتضای خودش، تا ادله چه حکم می‌کند.

**فعلیت و تنجّز داشتن حکم منزّل من**

**عندالله در صورت بلوغ به مکلف**

بنابراین حکم **منزّل من عندالله** اگر بالغ **إلینا**

باشد در اینجا به مرتبه فعلیت رسیده و به مرتبه تنجّز رسیده است، اگر بالغ به ما نباشد شما می‌خواهید اسمش را اقتضاء بگذارید، اسمش را قوه بگذارید، اسمش را استعداد بگذارید، اسمش را اولویت بگذارید، هر اسمی که شما می‌خواهید به آن بدهید

تا به مرتبهٔ اقتضاء نرسد اصلاً محقق نشده است و اصلاً اطرافى وجود ندارد؛ اطرافى وجود ندارد تا اینکه حالا در آن اطراف شما اصول عملیه را اعمال کنید یا اعمال نکنید. بنابراین اصل این جنبه و تعریفی که شما از علم اجمالی کردید، در آن اشکال است.

اشکال دیگری که بر مرحوم آخوند شده است این است که ما از کجا بدانیم که این علم اجمالی ما به مرتبهٔ اقتضاء رسیده یا به مرتبهٔ اقتضاء نرسیده است که اگر به مرتبهٔ اقتضاء رسیده باشد خوب در اطراف آن تعارض اصول است که موجب احتیاط در اطراف علم اجمالی است.

احتیاط همان طوری که می فرمایند لازم نیست، اگر به مرتبهٔ تمام العلّه باشد در این صورت می گویند که چه اشکال دارد، این را از کجا بفهمیم؟! این برگشتش به کلام مرحوم آخوند است که ما کلام مرحوم آخوند را چطور توجیه کنیم، اگر این طور توجیه کردیم که الآن نسبت به علم اجمالی کردیم این اشکال به مرحوم آخوند از اول وارد می شود، نه

مربوط به اینجا، علم اجمالی‌ای که به مرتبهٔ اقتضاء رسید که اصلاً علم اجمالی نیست اصلاً علم نیست. این اصلاً علم نیست. بله، در یک صورت ممکن است کلام مرحوم آخوند را توجیه کرد که قبلاً اشاره کردیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد